



## «سر» چیست؟

در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی

عبادت، هدف آفرینش انسان شمرده شده و دارای سر و باطن است. غرض و مقصود شرع آن است که ما به اسرار عبادات شناخت پیدا کنیم و به غایت آن برسیم که مثلاً وقوف در مشاعر برای چیست؟ به چه هدفی طواف کنیم؟ چرا سعی انجام دهیم و... بالاخره چگونه می توان به علت غایی و هدف نهایی عبادات رسید و به سر آن راه یافت؟  
عنوان بالا، موضوع گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی است که به وسیله حجت الاسلام رحیم کارگر انجام گرفته و تقدیم شما می گردد:

\* در پرسش نخست بفرمایید مفهوم «سر» چیست و اسرار به چه معنا است؟

می‌توان گفت که «سر» به معنای امور پنهان و غیب است و چیز آشکار نیست و معمولاً میان دو طرف واقع می‌شود. به گفته ضرب‌المثلی قدیمی، اگر سرّ از چند نفر تجاوز کرد، دیگر سرّ نیست؛ مثل این که بخواهیم بدانیم سرّ خداوند که در حضرت زهرا علیها السلام بوده، چیست؟ سرّ بودن هر چیزی به آن است که قابل شناخت نباشد و اگر ما به آن پی ببریم، دیگر سرّ نیست. اما این مسائل به این معنا نیست که ما اصلاً به اسرار عبادات نپردازیم. بعضی از مسائل در شرع به عنوان سرّ مطرح شده است، مثل سرّ خداوند در حضرت زهرا علیها السلام و یا اسم اعظم. اما گاهی اوقات شرع تصریح نکرده که این مورد سرّ است و گفته است که این ظاهر یا الفاظ یا اعمال، باطنی هم دارد؛ اما نگفته که باطن چیست. در اینجا استنباط و برداشت می‌کنیم که این کلام سرّی دارد و آن‌گاه به دنبال این سرّ می‌گردیم؛ یعنی رسیدن به باطن اعمال یا الفاظ. بنابراین، سرّ دو قسم است:

۱. سرّی که شرع به آن تصریح کرده است.

۲. آنچه را که ما از آن استنباط به سرّ بودن کرده ایم.

غرض و هدف شرع آن است که ما به اسرار عبادات شناخت پیدا کنیم. طبق آیه‌ای از قرآن کریم که می‌فرماید: «اگر خداوند کاری انجام داد، نمی‌توان گفت چرا این کار را انجام داد؟ و چه هدفی داشت؟» اما اگر ما کاری را انجام دهیم، می‌توان پرسید که چرا؟ و به هدفی؟ در ارتباط با فلسفه و اسرار عبادات، مراد این است که غایت این کار چیست؟ مثلاً هدف از قیام و قعود و... چیست؟ که منظور، همان علت غایی و هدف نهایی است. در افعال خداوند غایت معنا ندارد.

به قول سقراط، بدترین توهین به خدا این است که بگوییم: هدف خدا از این کار چه

بود؛ زیرا در این صورت خدا را ممکن الوجود دانسته‌ایم، نه واجب الوجود. پس غایت و هدف مربوط به ممکن الوجود است و در افعال واجب الوجود غایت معنا ندارد. ممکن الوجود چون ضعیف است، نمی‌تواند به آن غایت برسد، مگر با واسطه‌های مختلف. اما نمی‌توان گفت که - نعوذ بالله - چون کارهای خداوند غایت ندارد، پس همه چیز لغو است.

در آیاتی از قرآن لام‌هایی (لیکون) به کار رفته که به معنای عاقبت است؛ مثلاً در مورد فرعون آمده است که وقتی او حضرت موسی علیه السلام را از آب گرفت، هدفش این نبود که موسی دشمنش شود، بلکه سر انجام کار این گونه بود که حضرت موسی علیه السلام دشمن فرعون شد. ممکن الوجود؛ یعنی هر کاری که انجام می‌دهد، باید غایت داشته باشد، چون حکیم نیست. اما واجب الوجود کاری که انجام می‌دهد غایت ندارد، اما چون حکیم است اثر و فایده‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ مثلاً ابوعلی سینا می‌گوید: سوراخ‌های بینی انسان سرازیر است. این غایت کار خداوند نیست، اما این حالت بینی باعث می‌شود که گرد و خاک و باران به داخل بینی انسان نرود.

حکیم بودن خداوند به این معناست که کارهای او به خاطر رسیدن به فایده نیست، اما به فایده‌ای ختم می‌شود؛ یعنی غایتی بر او و فایده‌ای بر کار او بار می‌شود، نه این که کاری را به خاطر فایده‌ای انجام بدهد.

در رابطه با فلسفه عبادات، یک بحث این است که چه فایده‌ای بر کار خداوند مترتب است و بحث دیگر این است که انجام این کار بر ما چه اثری دارد؟ گاهی گفته می‌شود کسی که به حج می‌رود، در این سفر چه چیزی برای او حاصل می‌شود و گاهی گفته می‌شود که او چه چیزی را تحصیل کرده است؟ و البته تمامی این موارد از جنبه فلسفی مورد بحث و بررسی است.

\* این بحث از جنبه عرفانی و از دیدگاه عارفان چگونه است؟

عرفا می‌گویند هیچ عیبی ندارد که بگوییم خدا کاری را برای رسیدن به یک غرض انجام داده است و می‌توانیم برای خدا غایت و غرض فرض کنیم، اما فلاسفه می‌گویند: نمی‌توان

چنین تصویری کرد و به عنوان پیش فرض هم می توان گفت خداوند در مورد دستورات عبادی حج، دارای هدفی بوده است و هم می توان گفت خداوند چنین هدفی نداشته است، اما اهداف خاصی بر این دستورات مترتب می شود و باید تأکید کرد که این موارد، فلسفه است نه علت. به عنوان مثال، فایده نماز نهی از فحشا و منکر است؛ اما علت آن نیست و این از فلسفه احکام است نه علل احکام. علت احکام کاملاً بر ما پوشیده است؛ حتی آن چیزهایی هم که در روایاتی آمده و در کتبی مانند «علل الشرائع» گردآوری گردیده، به عنوان فلسفه هایی است که از آن ها یاد شده، نه علت واقعی.

\* به نظر شما ورود به این مرحله (پی بردن به اسرار) و سخن از آن خوب است یا نه؟  
 در این زمینه به طور مطلق نمی توان پاسخ داد که مطلقاً خوب یا بد است؛ چون نوعی نسبیّت در مسأله اسرار وجود دارد. با یک مثال مسأله را توضیح می دهیم؛ مثلاً درباره مسواک زدن، شخصی می گوید من فایده مسواک زدن را نمی دانم اما چون یک دستور مستحبی از جانب خدا و پیامبر است، انجام می دهیم، اما فردی دیگر فایده مسواک زدن را می داند و مسواک می زند؛ در اینجا دندان های هر دو تمیز می شود، لیکن آن که به نیت قربه الی الله و به عنوان امری مستحبی از طرف خدا و پیامبر مسواک می زند، اخلاص دارد؛ یعنی آن یکی فایده را می برد و اخلاص دارد و دیگری فایده را می برد اما اخلاص ندارد یا کمتر از آن دارد. در برخی موارد بعضی افراد اگر فایده اسرار را ندانند بهتر است و اعمال را به نیت قربه الی الله انجام می دهند، اما بعضی افراد تنها قصد قربه الی الله برای آنان ایجاد انگیزه نمی کند و قانع نمی شوند و می خواهند فایده آن را هم بدانند و هر دو مورد به طور هم زمان برایشان ایجاد انگیزه می کند تا اعمال را انجام دهند؛ زیرا هم به امر خدا توجه می کنند و هم به خاطر فایده کار آن را انجام می دهند. برای برخی دانستن فلسفه ها و اسرار خوب است و برای برخی خوب نیست و ندانستن بهتر است؛ مثلاً اگر به عوام بگویم خداوند دستور داده است این کارها را انجام دهیم، کافی است.

شرع می خواهد ما بعضی چیزها را ندانیم؛ مثل کتبه ذات خداوند که بنا بر ندانستن آن است. اما در مورد مسأله ای مانند معامله، بنا بر دانستن است. برخی از بزرگان؛ مانند شهید

ثانی، غزالی و... به بعضی از مسائل وارد می‌شدند؛ مثلاً ابوعلی سینا در کتاب «شفا» می‌گوید: اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد، ولی نماز بخواند و روزه بگیرد، در او اثر می‌گذارد؛ یعنی انجام فرمان خدا اثر خود را می‌گذارد و این علت‌ها و فلسفه‌ها نباید راهنز قلب انسان‌ها شود و مانع و حجابی برای او گردد؛ فقط باید مراقب باشیم تا دچار افراط و تفریط نشویم. با توجه به پیشینه سیر تفکر اسلامی و آنچه در کلام علما و بزرگان دین آمده، می‌توان در این گونه مسائل وارد شد و بحث کرد، اما همواره باید تأکید کرد که اینها فلسفه است نه علت.

\* انجام اعمال عبادی حج و به طور کلی حج با تمام جوانبش، چگونه باید برگزار شود تا از منظر تربیتی بر زائران تأثیر بگذارد؟

حج، عبادت است. در کتاب‌های فقهی و اصولی نوشته‌اند: حج واجب مشروط است؛ یعنی مشروط به استطاعت است. اما به نظر من حج واجب مشروط نیست، حج جزو احکام وضعی است نه احکام تکلیفی و مانند یک بدهکاری است که باید پرداخت شود و گفته شده لام «لله»، لام ملکیت است. مال خداست و به خدا بدهکار و مدیون هستید و یک حج برگردن شماست و امر به حج نداریم و هیچ جا کلمه‌ای مانند «حجّوا» که امر به حج باشد، نه در قرآن آمده و نه در روایات.

در اصل، بدهکاری (حج) قصد قربت نمی‌خواهد؛ ولی اعمال مربوط به حج نوعی عبادت است و اصل حج نوعی حکم توسلی است نه تعبدی.

عبادت چند معنا دارد؛ یا به معنای اطاعت از فرمان است یا به معنای انجام هر کاری است که در آن مصلحتی باشد. در ذات هر عبادتی هدف باید انجام فرمان کسی باشد که او را ربّ می‌دانیم و الا عبادت، عبادت نیست؛ مثلاً چرخیدن پیرامون خانه خدا و حرم امام رضا علیه السلام هر دو چرخیدن است؛ ولی با هم فرق دارد و چرخیدن پیرامون حرم امام رضا علیه السلام طواف نیست؛ چون دور خانه خدا که می‌چرخیم، دور خانه رب و آفریدگار است. می‌چرخیم که حیات و سلامت و مرگ و همه چیز ما به دست اوست. اما دور حرم امام رضا علیه السلام که می‌چرخیم، چون آفریدگار ما نیست، طواف محسوب نمی‌شود؛ مثل این که کسی را در خیابان ببینیم و به او احترام بگذاریم و تعظیم کنیم. این مورد با هنگامی که در برابر آفریدگارمان تعظیم می‌کنیم

تفاوت دارد؛ چون ما بنده خدا هستیم و سجده در برابر خداوند عبادت است اما در برابر دیگران تواضع و فروتنی است. پس اگر تصور کنیم که همه چیز ما دست آن شخص است و به او احترام بگذاریم، دچار شرک شده ایم.

وهابی‌ها ایراد می‌گیرند که ما می‌گوییم: «یا الله» ولی شیعیان می‌گویند «یا علی» پاسخ آن‌ها این است که شیعیان علی را ربّ نمی‌دانند، به همین دلیل دچار شرک نیستند.

در باره اسرار عبادت حج یا اسرار مناسک حج، این مناسک وقتی عبادت هستند که اعتقاد به ربوبیت در همه آن‌ها نهفته باشد. اصل عبادت، اعتقاد به ربوبیت است و در دل هر ذره از مناسک باید بینیم که همه چیز ما در دست خدا است. باید خود را وابسته به یک نیروی برتر (خداوند) بدانیم. این مسأله تأثیر تربیتی بسیار مهمی در زندگی انسان دارد.

پس تک تک اعمال، عبادت است و در انجام تمام اعمال باید جنبه ربوبیت خداوند را در نظر بگیریم و آگاهانه عمل کنیم.

